

امر سیاسی منفک از امر اجتماعی نیست و ما در جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی تلاش کردیم که این تفکیک رقم نخورد.

ده پانزده سال اخیر، مخصوصاً در حوزه‌های فرهنگی و علوم اجتماعی، به فقه داریم یک کشتی است که دارد غرق می‌شود. من می‌گویم این نگاه غلط است. من می‌گویم شما متدین باشی یا غیرمتدین، شما فقه را نشناختی. فقه این نیست. شاهد مثال بگویم و یک کم مطالعه تاریخی کنیم در تمام زمان‌ها، فقه باقی مانده است؛ خیلی از دانش‌های اروپایی و زیربنایی مرده‌اند، اما فقه زنده مانده است، فقه این است. و این تنها مربوط به ماهیت عمل گرایانه فقه نیست. ماهیت عمل گرایانه یکی از مؤلفه‌های متعدد باقی ماندن فقه است. لذا من همیشه می‌گویم ببینید عرفان دارد می‌میرد، اما فقه نمی‌میرد، درحالی‌که همه می‌گویند عرفان شیرین است، ولی فقه تلخ است. اما در عمود زمان که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که بسیاری از مکاتب و فرق عرفانی مرده‌اند. مثلاً ما الان دیگر خانقاه نداریم. ما الان در سال ۲۰۲۳ می‌بینیم که اعتکاف فقهی داریم، اما مثنوی خوانی و حافظ خوانی دیگر مثل آن زمان نداریم، مفاتیح خوانی داریم، قرآن خوانی داریم، اما مثنوی خوانی نداریم. فقه زنده است. فقه جت‌اسکی است، غرق نمی‌شود، اما ممکن است سرعتش بالا برود و ما از روی آن بیفتیم، پس ما باید ابتدا نگاه به فقه را درست کنیم. اما من آن زمینه‌ها را قبول دارم و آن‌ها باعث شده است این مشکلات به وجود آید و واقعاً هم الان در برخی از موارد ناکارآمدی داریم، مثل حجاب، و اصلاً نمی‌خواهم روی آن سروش بگذارم، اما من می‌گویم این اتفاق هیچ‌گاه برای کلیت فقه نمی‌افتد. در یک دوره‌هایی از زمان مثلاً زکات تعطیل شد و زکات خیلی مهم تراز حجاب است و جزو استوانه‌های دین است، اما اسلام هویتش با پای لنگ زکات رفته باقی مانده و بعد هم یک جایی این برگشت خورده و شاخص تاریخی خود را شکسته، مثل زمانی که به دوران صفویه رسیده است. من می‌گویم در اینجا یک قدری مطالعه لازم داریم و بعد باید ببینیم حالا آن زمینه‌ها را باید چه کار کنیم.

حالا با توجه به اینکه فقه توجه ویژه‌ای به شرایط امثال امر دارد، چطور می‌شود که هم فقه یک چنین کار کردی داشته باشد که وقتی جامعه می‌خواهد به مقام عمل برسد در لحظه فقه به او می‌گوید چه کار بکن و چه کار نکن، و هم در جایگاهی باشد که ما اسمی آن را «جایگاه سیاست‌گذاری» می‌گذاریم، یعنی جایگاهی که اقتضا دارد که بین ایده و عمل فاصله‌ای را برقرار کند؟

سلطانی: این ساحت‌های مختلفی است که فقه توانایی حضور در آن را دارد. از ساحت‌های خیلی خرد گرفته تا ساحت‌های کلان، و این به این معنا است که می‌تواند از ظرفیت‌های مختلف در لایه‌های مختلف استفاده کند، هم در لایه‌های خردی که عرف متشروع وجود دارد و هم در لایه‌های کلانی که سیاست‌گذار چون با نگاه کلانی ایستاده است، سعی می‌کند مسائل کلانی را ایجاد کند. باید دقت کرد که سیاست‌گذار یعنی چه؟ آیا او به عنوان حاکمیت این مسئله را دخالت می‌دهد؟ نمی‌شود گفت قدرت به معنای آنچه که طرح می‌شود در اینجا بی‌معناست یا همه‌کاره است. نه! بالاخره سهمی از قدرت در تکوین مسئله وجود دارد و لایه‌های مختلف اجتماعی در زندگی داریم که همه آن‌ها بازسازی

شده و همه ما و همه این اجزا و شرایط در تکوین و قوام مسئله دخالت می‌کنند. فقه هم در گذر تاریخی می‌تواند در لایه‌های اجتماعی حضور جدی‌تری داشته باشد و بر اساس آن بتواند به مسئله قوام دهد.

دغدغه‌ای که وجود دارد متوازن‌سازی بین سیاست‌گذاری سیاسی و سیاست‌گذاری فرهنگی است. به نظر می‌رسد در عصر جدیدی که دولت متولی هر امری است، از امور شخصی مانند بهداشت گرفته تا امور کلان، گویا فقه احساس کرده است که میدان عمل باز تر و راحت‌تری در عرصه سیاست دارد. به خاطر همین، بیشتر اهداف و رسالت‌های خود را در سطح حاکمیت دنبال می‌کند. آیا اصلاً این تحلیل درست است یا اینکه ما الان این توازن را بین سیاست‌گذاری سیاسی و سیاست‌گذاری فرهنگی داریم؟

سلطانی: نکته‌ای را از اول گفت و گوی می‌خواستم مطرح کنم که این ایده است که در انقلاب فرانسه اتفاق عجیبی که افتاد و ما به آن توجه نمی‌کنیم تفکیک امر اجتماعی از امر سیاسی است. نماد خداری زمین امر سیاسی بود، اما یک دفعه به سمت امر اجتماعی رفتند. مسئله این است که در انقلاب اسلامی این تفکیک رقم خورده است یا ایده ولایت فقیه در جمع این دو است و درصدد تفکیک آن‌ها نیست؟ من معتقدم اغتشاش‌های سال گذشته این ادغام و تفکیک را نشانه گرفته بود و مسیر را به سمت تفکیک می‌برد، مثلاً یکی از سلب‌ریتی‌های سرشناس می‌گفت، بین حاکمیت (امر سیاسی) و امر اجتماعی (مردم) من سمت مردم هستم، چون خدا در این سمت است. اما دقت نمی‌کرد که امر سیاسی منفک از امر اجتماعی نیست و ما در جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی تلاش کردیم که این تفکیک رقم نخورد. در واقعیت هم همین قانون اساسی توجیه امر است. شاید برخی موارد یافت شود که ما به سمت تفکیک می‌رویم، اما مسئله من این است که به سمت تفکیک نرویم. اگر سمت تفکیک رفتیم، مجبوریم بین یکی از آن دو انتخاب کنیم. جامعه‌شناسی سیاسی دقیقاً در تفکیک این دو مورد رقم خورده است. ما اصلاً دقت نمی‌کنیم که ایده نظری ولایت فقیه درصدد تفکیک این دو نیست و ما اساساً بین امر کل و کلان به وجه تبدیلی آن به وجه سیاسی نگاه می‌کردیم و به وجه شناختی آن امر اجتماعی را نگاه می‌کردیم. این دو با هم چفت هستند. در انقلاب فرانسه بود که امر اجتماعی و امر سیاسی از هم تفکیک شد و دورکیم مجبور شد تفسیر جدیدی از امر سیاسی ایجاد کند، ولی برای ما این‌گونه نیست. ما در سنت تاریخی خودمان سمت این تفکیک نرفتیم. حواسمان باشد که اگر به این سمت برویم نظریه ولایت فقیه را با این فرم حاضر نمی‌توان نگه داشت و اگر بخواهیم آن را نگه داریم شیرازه‌ها و جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی همه از دست خواهد رفت و آن وقت نمی‌توان آن را جمع کرد. مسئله‌ای که در اینجا اتفاق افتاده این است که آن‌ها به سمت تفکیک می‌رفتند (در اغتشاشات) و اصلاً به این امر توجه نشد. عده‌ای می‌گفتند این طرف (حکومت) نماینده خدا است، و عده دیگری می‌گفتند آن طرف (مردم) نماینده خدا است، درحالی‌که این امر اصلاً ممکن نیست.

